

۱۳۸۰، ۹، ۳۰

"به نام خدا"

با سلام و عرض ادب خدمت مقام محترم وزارت امور خارجه ایران؛
جناب آقای دکتر خرازی:

دختری هجتم هفده ساله که هفده سال است با فراز دانشب های کشورم ایران
بزرگ شده‌ام. به دلیل توجه زیاد پدرمادم و وطن دوستی بی نظیر آنها همیشه در
ماجرای سیاسی زندگی کرده‌ام.

متأسفانه در طی تلاش های آنها برای سرکشی ایران، مادرم «مراگلیز کار» به
سرطان مبتلا شد و اکنون ایشان ومن برای ادامه درمان سرطان به خارج از کشور سفر کرده‌ام.
حتماً آن مقام محترم مستحضر است که «مراگلیز کار» با قید پنجاه میلیون تومان وثیقه از زندان
آزاد شده و در انتقار احکام دادگاهی است که بر پایه آن، سهم به ارتکاب تعداد ۵ مورد
جرائم موهوم می باشد.

در این مدت کوتاه که از کشور دور مانده ایم، مرتب با پدرم «سیامک پوززند» که
از فعالین فرهنگی در ایران است، تماس تلفنی داشتیم. در حدود ۵ روز بود که او را
آشفته و پراسان یافته بودم. او در مکالماتش از موتور سوارانی سخن می گفت که مدام در
خیابان های شهر تهران به دنبالش بودند. سرانجام ۳ دسوم، آذرماه هزار و سیصد و هشتاد (هش)
با خبر شدیم که هنگامی که برای بدرقه دوستی به حیاط منزل خواهرش رفته بوده، دیگر به خانه

بازگشته است. و این آخرین باری بوده که خواهر ۷۸ ساله، برادر ۷۰ ساله را دیده است.

اکنون حدود یک ماه است که پدرم «سیانک پوزند» ناپدید شده است و همه ما روزی است که در انتظار شنیدن صدای او، حتی برای چند لحظه گریه می‌کنیم.

مادرم «مهرانگیز کار» به دنبال راهی قانونی می‌گردد تا از طریق مسئولین محترم جمهوری اسلامی ایران، سمپرش را بیابد و روزی است که از رسانه های ایرانی و خارجی گریزان است. و من «آزاده پوزند»، دختر کوچکترش، شب ها در خواب آجرهای یک سلول انزادی را با پد رخته و ناامنی می‌شمارم.

تنها تقاضای من به عنوان یک دختر ایرانی که متعلق به آن مرز دپوم است؛ یاری شما مسئول محترم در شناسایی وضعیت جسمی، روحی و محل نگهداری پدرم «سیانک پوزند» است. به خصوص که اخیراً یک زندانی آزاد شده، اعلام کرده که او در وضعیت بسیار نامناسبی دیده است، و از قرار معلوم «سیانک پوزند» متولد ۱۳۱۰/۱۶/۲۵ تحت شکنجه روانی و جسمی می‌باشد.

با احترام

آزاده پوزند

۳ آذرماه ۱۳۸۰